

بررسی نقش گفتمان‌های فلسفی در فرآیند رو به رشد مطالعات ترجمه از منظر تاریخی

صمد میرزاسوزنی (استادیار آموزش زبان انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، واحد مرودشت، دانشگاه آزاد اسلامی، مرودشت،

ایران)

smirzasuzani@miau.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر به مطالعه نقش گفتمان‌های فلسفی در فرآیند رو به رشد مطالعات ترجمه از منظر تاریخی می‌پردازد. بدین منظور، این پژوهش به دنبال کشف و توصیف نقش گفتمان‌های فلسفی در مطالعات ترجمه بوده تا در مورد تأثیر عمده فلسفه بر ترجمه و نظریه‌های ترجمه کنکاش کند و معلوم نماید تا چه حد بازبینی و تجدید نظر در گفتمان‌های فلسفی به روند رو به رشد مطالعات ترجمه مساعدت می‌نماید. هدف عمده آن است که با توجه به ماهیت مطالعات ترجمه به‌عنوان رشته‌ای گیرنده از گفتمان‌های فلسفی و بسیاری از رشته‌های حد واسط، به فرضیه‌سازی درباره این رشته و ارائه چارچوبی جامع و دربرگیرنده پرداخته شود. با در نظر گرفتن شواهد مربوط، یافته‌های پژوهش پیش رو نشان داد که سیر مرجعیت و اقتدار از سوی فلسفه به مطالعات ترجمه و نه بالعکس می‌باشد. علاوه بر آن، گفتمان‌های فلسفی حداقل از سه طریق به مطالعات ترجمه مرتبط می‌شوند: فیلسوفان رشته‌های مختلف از ترجمه به‌عنوان مطالعه موردی یا استعاره‌ای برای شرح مسائل مربوط به برنامه‌های کلی‌تر استفاده کرده‌اند؛ نظریه‌پردازان و عملگرایان ترجمه همواره به گفتمان‌های فلسفی به‌عنوان حامی و پشتیبان نظریات خود نگاه کرده‌اند؛ نیز آنکه، فیلسوفان، دانشمندان و مترجمان درباره ترجمه گفتمان‌های فلسفی به ارائه تفسیر و اظهار نظر پرداخته‌اند. همین‌طور، یافته‌ها حاکی از آن است که گفتمان‌های فلسفی، با توجه به دسترسی چندین گزینه در رابطه با آن‌ها و تدوین کلمات مناسب با کلمات جایگزین، تمایل شدیدی به بازنگری و تجدید نظر دارند. در این میان، انطباق و طرح

کلمات به‌عنوان یکی از وظایف مطالعات ترجمه مستلزم بررسی آن است که چه نوع گفتمان‌های فلسفی از دست رفته‌اند که خود باعث می‌شود مترجمان به‌طور مداوم سعی در کاهش پیچیدگی متن داشته باشند. از سوی دیگر، در صورت وجود گزینه‌های متعدد و نبود نظریه‌ای مشخص در رابطه با چگونگی کاهش پیچیدگی متن، زمینه‌ای برای طرح و بررسی بحث‌های مرتبط با گفتمان‌های فلسفی به‌وجود می‌آید که این امر را می‌توان در ارائه نظریه‌ها و روش‌های مربوط بیشتر مشاهده کرد.

کلیدواژه‌ها: بازنگری، فرضیه، گفتمان‌های فلسفی، مطالعات ترجمه

۱. مقدمه

در اغلب موارد، رشته‌های مختلف علوم انسانی به‌وسیله زنجیره‌ای از قدرت با یکدیگر ارتباط دارند. به‌طور مثال، جامعه‌شناسی زبان در طول تاریخ به زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی به‌عنوان قدرت‌های مرجع برای ابراز و ارائه مفاهیم اساسی خود پیوند داشته است. همین‌طور، زبان‌شناسی به‌نوبه خود می‌تواند با لغت‌شناسی ارتباط داشته باشد، یا جامعه‌شناسی ممکن است به تاریخ، روان‌شناسی یا اقتصاد سیاسی اشاره داشته باشد. وجود چنین ساختار زنجیره‌ای از قدرت در میان رشته‌ها، ما را قادر می‌سازد به تجسمی از فلسفه غرب به‌عنوان مجموعه‌ای از گفتمان‌ها که ظاهراً قدرت خود را از رشته‌های خارجی قرض نگرفته‌اند، دست یابیم؛ چرا که در اینجا مفاهیم و اصطلاحات برای استفاده در دیگر رشته‌ها تشریح و پالایش می‌شوند و ممکن است کاملاً در خدمت دیگر رشته‌ها به‌کار گرفته شوند. از سوی دیگر، ترجمه فلسفه و گفتمان‌های فلسفی مخصوصاً از زمان مشکل‌ساز شدن ارتباط آن با گذشته کلاسیک عاملی بااهمیت و مایه نگرانی در فلسفه غرب بوده است و در این میان بررسی سمت و سوی قدرت فلسفه و مطالعات فلسفی و نقش و تأثیر تاریخی آن در رشته‌های دیگر علوم و از جمله مطالعات ترجمه حائز اهمیت ویژه می‌باشد که در مقاله پیش رو بدان پرداخته می‌شود.

۱.۱. پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. از دیدگاه تاریخی چه ارتباط و نقشی میان گفتمان‌های فلسفی و مطالعات ترجمه وجود دارد؟
۲. تا چه حد بازبینی و تجدید نظر در گفتمان‌های فلسفی به روند رو به رشد مطالعات ترجمه کمک می‌کند؟
۳. چگونه می‌توان با ارائه چارچوبی جامع و دربرگیرنده به فرضیه‌سازی درباره رشتۀ مطالعات ترجمه پرداخت؟

۲.۱. فرضیه‌ها

در این پژوهش، فرضیه‌های زیر در نظر گرفته شدند:

۱. گفتمان‌های فلسفی تأثیر عمده‌ای بر ترجمه و نظریه‌های ترجمه داشته‌اند.
۲. گفتمان‌های فلسفی، با توجه به دسترسی چندین گزینه در رابطه با آن‌ها و تدوین کلمات مناسب با کلمات جایگزین، تمایل شدیدی به بازنگری و تجدید نظر دارند.
۳. در صورت وجود گزینه‌های متعدد و نبود یک نظریه مشخص در رابطه با چگونگی کاهش پیچیدگی متن، زمینه‌ای برای طرح و بررسی بحث‌های مرتبط با گفتمان‌های فلسفی از طریق ارائه نظریه‌ها به وجود می‌آید.

۳.۱. اهداف پژوهش

پژوهش حاضر به‌طور عمده به دنبال کشف ارتباط و نقش گفتمان‌های فلسفی در مطالعات ترجمه می‌باشد تا در این راستا به‌طور اخص درباره تأثیر عمده فلسفه بر ترجمه و نظریه‌های ترجمه کنکاش نماید و مشخص کند تا چه حد بازبینی و تجدید نظر در گفتمان‌های فلسفی به روند رو به رشد مطالعات ترجمه کمک می‌نماید. یکی از فواید چنین مطالعه‌ای این است که با ارائه چارچوبی جامع و دربرگیرنده، می‌توان به فرضیه‌سازی درباره رشتۀ مطالعات ترجمه پرداخت و بدین نکته بهتر پی

برد که مطالعات ترجمه به‌عنوان یک رشته گیرنده، از گفتمان‌های فلسفی و در حقیقت از بسیاری رشته‌های حد واسط بهره می‌گیرد. علاوه بر آن، از آنجایی که به‌نظر می‌رسد سمت و سوی قدرت بیشتر از مطالعات فلسفی و نه از راه‌های دیگر به سوی مطالعات ترجمه باشد، روابط سیاسی بین هر یک از موارد بالا، بسیار متفاوت خواهد بود. از این رو، در اینجا تحولات به‌طور مستقل در نظر گرفته می‌شوند، هرچند ممکن است در طول تاریخ آن‌ها در کنار هم تحت معرفت‌شناسی کلی علوم انسانی عمل نموده باشند.

۲. پیشینه فلسفه در مطالعات ترجمه

۲.۱. ترجمه فلسفه در غرب

آنتونی پیم در کتاب *تاریخ ترجمه* بر این باور دریدا اشاره می‌کند که «در انجام ترجمه ما با چیزی کمتر از مسئله گذر از متون فلسفی روبرو نیستیم» (پیم، ۱۹۹۸، ص. ۹). در این میان، نگرانی عمده دریدا از ترجمه متون فلسفی ریشه در ترجمه اثر افلاطون داشت که در آن اصطلاح یونانی *pharmakon* می‌توانست در زبان فرانسه به یکی از صورت‌های درمان^۱ یا سم^۲ برگردان شود ولی نمی‌توانست به‌طور هم‌زمان به هر دو صورت برگردان شود (ر.ک. دریدا، ۱۹۸۵). بدین ترتیب، مسئله ترجمه با اصطلاح‌شناسی خاص گفتمان‌های فلسفی یا دست‌کم با آن نوع فلسفه که اصطلاحات مشترکی با دیگر آثار گفتمانی داشتند مرتبط می‌شود. با توجه به ناکافی بودن ترجمه‌های موجود در زبان فرانسه، می‌توان فرض نمود که خود دریدا علی‌رغم محدودیت‌های خاص عملکردی به ترجمه‌های مؤثرتری دست یافته است. موفقیت وی به این دلیل بود که فیلسوفی که از زبان بومی استفاده می‌کند آشکارا علاقه خاصی به انجام ترجمه متون فلسفی نشان می‌دهد. در این حالت، ترجمه خود به‌صورت شکلی از توانایی فلسفی در می‌آید که اثر خود را در محیط خارجی باقی می‌گذارد (پیم، ۱۹۹۸).

1. remede (cure)

2. poison (poison)

با ذکر مثال فوق از افلاطون می‌توان پی برد که ترجمه فلسفه مخصوصاً از زمان مشکل‌ساز شدن ارتباط آن با گذشته کلاسیک عاملی بااهمیت و مایه نگرانی در فلسفه غرب بوده است به طوری که در حال حاضر، پس از چندین سده غفلت ناشی از سلسله مراتب زبانی، ترجمه به چنان امر مهمی تبدیل شده که برای بحث نمی‌تواند صرفاً به نظریه پردازان ترجمه واگذار گردد.

در دوران انسان‌گرایی رنسانس در سده پانزدهم، لئوناردو برونو^۱ به ویژگی زیبایی به‌عنوان خصوصیت ضروری در ترجمه آثار افلاطون تأکید کرد و در رویارویی داغ با اسقف اسپانیایی، آونسو دکارتاجنا^۲ قرار گرفت که از ترجمه‌های قرون وسطی که با دارا بودن ترکیبات قرضی خواندنشان بسیار دشوار بود دفاع می‌کرد. در این کارزار دکارتاجنا به‌عنوان مدافع بیگانه‌گرایی، و حامی بکارگیری اصطلاحات فنی و تخصصی و طرفدار تکثر زبانی به صورتی که مورد قبول پسامدرنیست‌های امروزی باشد شناخته می‌شد. همین‌طور، وی بر تمایز ترجمه‌های مبتنی بر فلسفه ملحدانه از ترجمه‌های اصول مسیحیت تأکید داشت. با در نظر گرفتن مسائل تاریخی، کارزار فوق در نهایت به نفع برونو پایان یافت، به طوری که نظرات افلاطونی جایگاهی فردی و سبکی در ترجمه پیدا نمودند، فلسفه از انواع دیگر آثار استفاده نمود، تفکرات ملحدانه با الهیات یهودی-مسیحی آمیخته شد و گفتمان‌ها از زبان یونانی به لاتین و زبان‌های بومی اروپا جریان یافت.

بر اساس آنچه در بالا اشاره شد، مشکل دریدا در خصوص ترجمه افلاطونی فوق‌الذکر قابل تأمل گردید. در واقع، سنت انسان‌گرایی ترجمه فلسفی چیزی بود که دریدا با آن و علیه آن کار می‌کرد. این امر تا مدت زیادی بلامنازع باقی ماند تا اینکه فلسفه دارای بعدها مذهبی و غیرمذهبی گردید. به‌طور مثال، دانشمند الهیات پروتستانی شلایرماخر توانست و انمود کند که از لحاظ عقیدتی از ترجمه‌های افلاطون ملحد آزرده نمی‌شود، بلکه بیشتر نگرانی وی بابت مغایرت واژه‌شناسی موجود در

1. Leonardo Bruni

2. Alonso de Cartagena

متن بود. این امر به این دلیل بود که طرز تفکر آلمان رمانتیست در سطح صورت، زبان و هویت و نه در سطح محتوا بود و از این رو، از دید شلایرماخر، نظرات افلاطون به هیچ وجه زیبا و پیراسته نبود. علاوه بر آن، در آلمان رمانتیست باور ضد فردگرایی توسط بسیاری از سنت‌های تفسیری دنبال شد. در این میان، مارتین هایدگر بیشتر از هر کس دیگر از ترجمه برای نشان دادن راه پر پیچ‌وخم تفسیر استفاده کرد و از ترجمه به عنوان حالتی برای تفسیرهای فلسفی و فکری استفاده نمود.

نکته جالب توجه در خصوص ترجمه آن است که امروزه ترجمه به تدریج به راهی واقعی برای انجام فلسفه و انتقال سنت‌های از دست رفته تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، با دانستن این نکته که فلسفه غرب در یک سطح خاص، به خودی خود تبدیل به ترجمه‌های مفهومی گردیده می‌توان درک کرد که چرا فیلسوفان ترجمه‌های خود را به هر چیز دیگری که صرفاً توسط مترجمان انجام شده، ترجیح می‌دهند.

ممکن ادعا شود که بسیاری از گفتمان‌های فلسفی معاصر تا حدودی نگران زبان ترجمه‌ای خود هستند که نتیجه متداول آن ایجاد متون ناهمگونی است که در ترجمه کمتر بدین شکل دیده می‌شوند. یکی از قوانین ممکن در ترجمه، گرایش آن به همگون‌سازی گفتمان‌ها می‌باشد، اما این امر برای متون فلسفی کمتر اتفاق می‌افتد؛ زیرا در این متون نویسندگان با تحکم و اقتدار در حوزه علوم انسانی بحث می‌کنند. برای مثال، زبان دریدا به عنوان یک شهروند آمریکایی نمی‌تواند با زبان فلسفه آمریکایی اشتباه گرفته شود. در واقع، می‌توان اذعان کرد که با اینکه فیلسوفان تاکنون جملات کرامت‌آمیز کمتری در خصوص مترجمان گفته‌اند، مترجمان و نظریه‌پردازان ترجمه در مجموع تمایل بسیار بیشتری به حفظ حرمت فلاسفه داشته و دارند.

۲.۲. نظریه‌های تاریخی در زمینه جایگاه فلسفه در ترجمه

مرور اجمالی اسناد تاریخی نشان‌دهنده آن است که در فلسفه غرب گفتمانی چندان سنتی در قبال ترجمه وجود ندارد. در حقیقت لغت «ترجمه» در کمتر دایره‌المعارف یا واژه‌نامه‌های تخصصی وجود دارد و در این راستا طبق گفته رابینسون (۱۹۹۷، ص. ۲۲۵-۲۳۸) «ترجمه تقریباً هیچ جایگاهی در گفتمان‌های فلسفی یونان

باستان ندارد». به‌علاوه، تلاش ناچیزی در طی سده‌ها برای پرکردن این خلأ صورت گرفته است. این نوع کم‌توجهی ممکن است به گرایش‌های عمیق بومی که در آن تمام زبان‌های بیگانه به‌عنوان زبان‌های بربری و بی‌تمدن شناخته می‌شدند، نسبت داده شود. به‌همین ترتیب، این کم‌توجهی ممکن است از فرهنگ روم نشئت گرفته باشد، جایی که نظرات هوراس و سیسرو مؤید اهمیت آنان نسبت به اشعار نمایشی و فصاحت و بلاغت و نه فلسفه بودند. علاوه بر آن، این وضعیت در بسیاری از سنت‌های قرون وسطی نیز دیده می‌شود. به‌طور مثال، زمانی که ورمیر (۱۹۹۶) با بهره گرفتن از نظام رامون لال^۱ یا توماس آکویناس^۲ به بسط نظریه‌های ترجمه پرداخت، یافتن پاسخ برای این مسئله اساسی در خصوص ترجمه را ایجاب کرد که «چرا متفکران قرون وسطی نظریه‌هایی برای ترجمه ارائه ندادند».

رابینسون (۱۹۹۶/۱۹۹۱) سعی داشت تا فطرت ترجمه را از زمانی که فرهنگ مصری و یونانی به روم انتقال یافت و سپس در زمان سرکوبی آن در مسیحیت، دنبال کند. چیزی مشابه به این کار را مسکونیک^۳ (۱۹۹۹، ص. ۳۲) انجام شد. وی سعی داشت نشان دهد که اروپا تنها قاره‌ای است که فرهنگش بر اساس ترجمه از فرهنگ یونان در فلسفه و فرهنگ عبری در مذهب پایه‌ریزی شده است و در آن با پنهان نگه‌داشتن ماهیت متون اصلی، متون ترجمه‌شده به‌عنوان متون اصلی جا زده می‌شوند. برمن^۴ (۱۹۸۵، ص. ۸۸) نقدی مشابه در مورد فرهنگ اسلامی دارد که در آن نسخه‌های اصلی بعد از انجام ترجمه از بین می‌رفتند؛ زیرا از این دیدگاه ترجمه به‌عنوان چیزی برای پنهان شدن و نه نظریه‌پردازی به‌شمار می‌رفت که خود این امر عاملی برای سکوت سنتی فیلسوفان گردید.

علاوه بر موارد فوق، حداقل دو دلیل دیگر وجود دارد که توضیح‌دهنده سکوت فیلسوفان در زمینه ترجمه است: اول اینکه، در بسیاری از دوران تاریخی غرب، ارائه

-
1. Ramon Llull
 2. Thomas Aquinas
 3. Meschonnic
 4. Berman

و انتشار نظرات جدید فعالیت سیاسی خطرناکی محسوب می‌شد و در چنین شرایطی فیلسوفان همیشه در موضع قدرت نبودند. برخی شرایط ایجاب می‌کرد که برای حمایت از نویسندگانی متن جدیدی را به‌عنوان اثری ترجمه‌شده (به عبارت دیگر، ترجمه جعلی) معرفی کنند. این امر توضیحی برای بسیاری از ترجمه‌های فلسفی است که به‌طرز مشکوکی هرگز منبع اصلی‌شان پیدا نشده است و البته این رخداد فقط مربوط به سنت‌های اسلامی نمی‌شود (بداوی^۱، ۱۹۶۸). دوم اینکه، انتقال نظرات در دوران لاتین توسط سلسله‌مراتب مذهبی زبان‌ها تحت کنترل قرار گرفته بود به‌طوری که زبان‌های مذهبی شامل عبری، یونانی، عربی و حتی سانسکریت در صدر سلسله‌مراتب قرار داشتند و پس از آن‌ها زبان میانجی روشنفکری به‌ویژه لاتین و سپس زبان‌های نوشتاری انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و برخی گویش‌های محلی قرار گرفته بودند. بدین ترتیب، نظریهٔ پر قدرت سلسله‌مراتب مذهبی زیربنای گفتمان مترجمان را شکل می‌داد. علاوه بر آن، با توجه به اینکه جهت حرکت معمولاً از سمت زبان‌های معروف به سمت دیگر زبان‌ها بود، این وضعیت باعث شکل گرفتن تعداد متعددی استعاره برای ترجمه به‌عنوان محصولات کم‌ارزش شده بود. از آنجایی که این سلسله‌مراتب باعث قرارگیری ترجمه در رده فعالیت‌های نازل می‌گردید، نتیجهٔ به‌دست آمده فاقد وجاهت بحث و تأمل بود. با این توصیف، جای آن است که واقعاً بابت فقدان هر گونه فلسفه سنتی و بارز در ترجمه افسوس خورد.

در سدهٔ پانزدهم به‌منظور ارج نهادن به کار ترجمه به‌عنوان عینیت تفکر مترجم، برخی گویش‌های محلی با توجه به زبان لاتین، مورد ارزیابی قرار گرفتند. این روند در دورهٔ نهضت فکری و فرهنگی رنسانس آغاز شد؛ یعنی زمانی که لئوناردو برونو^۲ با موفقیت بر ظرافت‌های ترجمه اصرار داشت. این طرز تفکر به موفقیت چشمگیر رماتیسم آلمان منجر شد.

1. Badawi

2. Leonardo Bruni

ویلhelm ون هومبولت^۱ (۱۸۳۶) عملکرد تمام زبان‌ها را مشابه هم دیده و برخی مفاهیم را تحت عنوان مکمل جهان‌بینی شکل می‌داد. این امر در نتیجه بسط مفاهیم جهانی از طریق مقیاس عظیم زمانی زمین‌شناسی و نیز سفرهای اکتشافی بود (ر.ک. فوکو^۲، ۱۹۶۶). ون هومبولت به زبان‌هایی از قبیل کوچوا^۳ و باسک^۴ و فرهنگ‌هایی نظیر آلمانی که آشکارا در حال گسترش تاریخی بودند نظر داشت. نتیجه این کار نه تنها ارزیابی مجدد و فزاینده فرهنگ‌های مختلف، بلکه افزایش آگاهی از این نکته بود که چگونه می‌توان از ترجمه برای پالایش و استانداردسازی زبان‌های مقصد استفاده کرد. این تناقض تاریخی احتمال مستدل را مبنی بر این که اگر زبان‌ها جهان بینی‌های متفاوت دارند پس ترجمه آرمانی امری غیرممکن می‌باشد، تا حد زیادی از نظر دور می‌داشت.

در این راستا، ون هومبولت همچون شلایرماخر^۵ و دیگران بر برتری بیگانه‌سازی^۶ در برابر بومی‌سازی^۷ در ترجمه تأکید داشت، بدین معنا که ترجمه باید به‌عنوان یک برگردان و نه مانند یک متن از زبان مقصد به نظر برسد. حال ممکن است پرسیده شود که در این صورت آیا نتیجه حاصل از آشفته‌بازار ترجمه نخواهد بود؟ از نظر شلگل، حفظ میانه‌روی مستلزم جستجوی مفهوم‌های اشاره نشده در ناشناختگی یک ترجمه است و آنچه به‌عنوان «بیگانگی» ارزش دارد (ر.ک. برمن، ۱۹۹۲، ص. ۱۵۴). چنین تمایزاتی به لحاظ نظری به ترجمه این امکان را می‌داد تا به توسعه زبان و فرهنگ آلمانی کمک کند، درحالی‌که به‌طور همزمان، بسیاری ترجمه را به‌عنوان متنی جدا و به‌طور بالقوه جدا از ملیت می‌دانستند برخی دیگر به ویژه لیوای^۸ این نظر را داشتند که ترجمه یک نوع کار ادبی جداگانه محسوب می‌شود.

1. Wilhelm von Humbolt
2. Foucault
3. Quechua
4. Basque
5. Schleiermacher
6. foreignising (*verfremdend*)
7. domesticating (*verdeutschend*)
8. Levy

به‌طور کلی، میراث رمانتیسم در آلمان را می‌توان در امتداد دو خط دنبال کرد. اولین مورد به مخالفت‌های اساسی در قبال بومی‌سازی ترجمه وابسته است. اگر بومی‌سازی حمل بر فرهنگ غالب و مشخصی باشد، اصرار آلمانی‌ها بر بیگانه‌سازی می‌تواند بر حسب ملاحظه آنان در رعایت اخلاق بیان گردد، زیرا به‌جای طرد دیگران، آنان را با آغوش باز پذیرفتند. بنابراین، نظریه ترجمه می‌تواند به راهی برای حفظ و حمایت از تولیدات فرهنگی تبدیل شود. در رمانتیسم آلمان، اخلاق‌گرایی در بیگانه‌سازی به‌خوبی خود را با تعدادی از روشنفکران فرهنگ‌های غالب سازگار نموده است. در فرانسه، تأکید بر روی انتقال ضرباهنگ اصلی، برمن (۱۹۸۴) را به نقد کامل عملکردهای متنی بومی‌محور سوق داده است و در انگلستان می‌توان همان حالت فکری را در نقد اولیه ونوتی (۱۹۹۵/۱۹۹۸) در خصوص سلاست در ترجمه دریافت کرد. در تمامی این مضامین، مباحث مختلف با تأکید حول تأثیر ترجمه‌ها بر زبان‌ها و فرهنگ‌های مقصد دیده می‌شود.

دومین میراث رمانتیسم در آلمان به‌طور کلی سنت تفسیری^۱ است که در سرتاسر این مضمون دیده می‌شود و در آن تأکید بر روی ماهیت متن منبع یا نویسنده متن ترجمه شده است. به‌محض آنکه شخص متوجه وجود دوگانگی در ترجمه گردد، باید درک کند که بیش از یک راه برای ترجمه کردن وجود دارد و در نتیجه، وضعیت متن منبع مشکل‌ساز می‌شود. هیچ متنی نمی‌تواند تمامی اطلاعات مورد نیاز را به‌طور کامل ارائه دهد، در نتیجه تمام متون تا حدودی در معرض تفسیرهای متفاوت هستند. پس سؤال این است که چگونه و تا چه اندازه شخص می‌تواند مطمئن باشد که متن ترجمه‌شده را درک کرده است. این سؤال ریشه در پدیدارشناسی^۲ دارد که

1. hermeneutic

2. phenomenology

دانشمندانی چون هاسرل^۱، هایدگر^۲، گادامر^۳ و ریکوئر^۴ آن را مطالعه و بررسی کرده‌اند.

اگرچه مسائل کلی ترجمه از دید این متفکران دور نمانده است، مارتین هایدگر تنها کسی است که از ترجمه به‌عنوان زمینه‌ای برای عرضه فلسفه و شاید تفکر استفاده کرده است. علاقه خاص او در ترجمه نه تنها به کثرت تفاسیر^۵ معطوف می‌شود، بلکه شامل هستی‌شناسی^۶ خود زبان نیز می‌شود و به پاسخ به این سؤال که چرا زبان‌های زیادی وجود دارد، و به‌خصوص به ارتباط مفروض برابر بین زبان آلمانی و یونانی کلاسیک مربوط می‌شود. در این زمینه، هایدگر به‌همراه والتر بنیامین^۷، از نظریه گسسته هولدرلین^۸ استفاده کردند که در آلمان رمانتیست به حاشیه رانده شده بود. نظریه اساسی بنیامین این است که عبارت اولیه در شکل موجود دارای تکثر معنایی است همان‌طوری که در سنت کابالا^۹، فلسفه متفکران یهودی که پایه آن برداشت عرفانی از تورات است، معانی بر اساس اعداد نمایان شده از خط عبری تفسیر می‌کردند. بنابراین، وظیفه ترجمه این است که بر روی شکل اصلی کار کند تا بتواند معانی پنهانی را از آن استخراج نماید. در مقاله بنیامین که در سال ۱۹۲۳ با نام «وظیفه مترجم» منتشر شد، نظریه‌ای با این مضمون وجود داشت که هر زبان به خودی خود یک قطعه از یک مجموعه بزرگ‌تر است و وظیفه مترجم این است که معانی‌ای را که به قسمت‌های مختلفی تقسیم شده‌اند، به یکدیگر ملحق کند.

در ۱۹۸۴ چائو^{۱۰} خلاصه‌ای از رویکرد تفسیری را در چند اصل اساسی معرفی کرد. از آنجایی که از یک متن درک عینی واقعی وجود ندارد هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند

1. Husserl
2. Heidegger
3. Gadamer
4. Ricoeur
5. plurality of interpretations
6. ontology
7. Walter Benjamin
8. fragmentary ideas of Holderlin
9. Kabbalistic tradition
10. Chau

اصل خود را به طور کامل نشان دهد و تمام ترجمه‌ها ناگزیر از تغییر معنای متن اصلی می‌باشند. علاوه بر این، پس از گادامر، تعصبات غیر قابل اجتنابی به وجود آمده که می‌تواند در تمام فرآیندهای ترجمه تأثیر مثبتی داشته باشد. به باور چائو، این رویکرد کلی باعث می‌شود که مترجم در فرآیند ترجمه متواضع تر و مسئولیت‌پذیرتر باشد تا به خلق فعالانه ترجمه کمر همت ببندد و نه اینکه برده توهم معادل‌سازی گردد. برخی ادعا می‌کنند که این رویکرد ممکن است باعث تعدی مترجم از اخلاق وفاداری یا معادل‌سازی شود. در اینجا، به وضوح مسیرهای فلاسفه به طور گسترده‌ای از اصول نوگرایی تحلیل زبان‌شناسی در سده بیستم جدا شده است. همان‌طور که اشاره شد، رویکرد تفسیری نشان‌دهنده جنبه‌های عدم قطعیت در سده بیستم است و اصول آن در بسیاری از رویکردهای معاصر نشان داده است، به خصوص در دریدا و همچنین در جنبش مطالعات ترجمه توصیفی که در آن معانی واقع‌گرایانه علوم تجربی نشان‌دهنده طیف گسترده‌ای از کثرت شیوه‌های مترجمی می‌باشند. در هر دو جبهه، نسبییت فرهنگی و تاریخی از نظریات برای تصحیح یا تفسیر کامل گرفته شده است. این موضع‌گیری‌های مختلف، این نظریه را رد کرده‌اند که تنها یک راه برای ارائه هر عنصر اصلی مفروض وجود دارد. به علاوه، همگی به دنبال فهم این موضوع هستند که چگونه و چرا یک ترجمه باید به تبعیت از منبع اصلی انجام شود.

نظریه دیگر ترجمه که به لحاظ ریشه‌ای با دیگران متفاوت بود در سال ۱۹۵۹ و توسط فیلسوف کاوشگر، ویلارد کواین^۱ با انتشار مقاله‌ای با نام «ترجمه و معنا»^۲ معرفی شد. کواین به اهمیت بررسی این مسئله پرداخت که مجموعه‌ای از داده‌ها می‌تواند با بیش از یک نظریه شرح داده شود و ممکن است راهی برای تصمیم‌گیری بین دو نظریه وجود نداشته باشد. سرانجام، سنت تفسیر به دنبال به کارگیری شیوه‌های اخلاقی، هستی‌شناختی یا معادل‌شناختی برای حل مشکلات بود. با این حال، کواین تحلیل‌گری سنتی و محافظه‌کار بود که به دنبال جواب‌های منطقی و فنی با استفاده از

1. Willard Quine

2. Translation and Meaning

نظرات رفتارگرایی و یافتن راهی بود که صرفاً منجر به شک و تردید می‌شد. استفاده وی از ترجمه به‌وضوح به‌عنوان یک تجربه فکری و تصویری از اصل کلی معرفت‌شناسی^۱ محسوب می‌شود.

کواین «ترجمه بنیادین»^۲ را که به موجب آن هیچ ارتباط پیشین بین فرهنگ‌های مربوطه وجود ندارد فرض استدلال خود قرار داد و این امر را پذیرفت که زندگی روزمره هیچ‌گاه چنین شرایطی را فراهم نمی‌کند. تحلیل کواین درجه‌ای از اطمینان را برای انواع مختلفی از گزاره‌ها قائل می‌شد، اما نتیجه می‌گرفت که هیچ ترجمه معین و قطعی‌ای وجود ندارد.

نکته جالب توجه این است که فرضیه عدم قطعیت^۳ کواین، با بیانیه رومن یاکوبسن مبنی بر اینکه «معنای هر نشانه زبانی، ترجمه نشانه‌های جایگزین آن است»، در یک جلد منتشر شد. این امر را به‌عنوان تفسیر اصل نشانه‌های معنایی^۴ می‌نامند که یک روند ثابت در ترجمه می‌باشد. نظریه نشانه‌های معنایی به پیرس^۵، متفکر آمریکایی باز می‌گردد که به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران رویکرد نشانه‌شناختی در ترجمه محسوب می‌شود. بر طبق اصل نشانه‌شناسی، ترجمه انتقال یا بازتولید معنا نیست، بلکه ایجاد خلاقانه معناست. از همان بدو امر، چنین نظری در بسیاری از گفتمان‌های پیرس و یاکوبسن که به‌دنبال کسب اطمینان فکری بودند، وجود داشت. با این حال، در آن زمان اصل نشانه‌شناسی، به‌عنوان یک نوع پراکندگی و انحراف فکری و نه آزاداندیشی شناخته می‌شد.

در ترجمه و معنا^۶، ویرایش گونتر و گونتر روتر^۷، در ۱۹۷۸ ما با این فرض کلی سر و کار داریم که مشکلات ترجمه مربوط به معناشناسی رسمی است که با تجویز حجم بالایی از اصول منطقی درمان‌پذیر هستند. در این بحث با میزان تأثیر عوامل

1. epistemological principle
2. radical translation
3. indeterminacy thesis
4. principle of semiosis
5. Peirce
6. *Meaning and Translation*
7. Gunther & Gunther-Reutter

اجتماعی یا متنی، خواه معنا در ذهن شخص یا در کاربرد اجتماعی باشد و ماهیت ترجمه‌پذیری یعنی مشکلی که هرگز توسط طرفداران رمانتیسم در آلمان حل نگردید، سر و کار داریم. به‌عنوان مثال، ما در ترجمه اصل کاتز^۱ را داریم که بیان می‌کند «هر گزاره‌ای می‌تواند توسط هر زبان طبیعی بیان شود.» گزاره‌هایی مشابه را می‌توان در آثار فرگه^۲ (۱۹۸۴)، تارسکی^۳ (۱۹۹۴) و سرل^۴ (۱۹۶۹) یافت. کاتز (۱۹۷۸، ص. ۲۰۹) درستی این اصل را به رسمیت می‌شناسد اما به محدودیت‌های عملکردی آن به‌ویژه با در نظر گرفتن طول جملات حاصل از ترجمه اذعان دارد. از آنجایی که تمام ترجمه‌ها در دنیای واقعی در معرض چنین محدودیت‌هایی هستند، کاتز به‌طور کارآمدی مشکل ترجمه‌پذیری را به‌سمت حوزه‌های اجتماعی یا کاربردشناسی به دور از نگرانی‌های معناشناسی فلسفی در آن زمانه سوق داد.

در ترجمه و معنا همچنین به تحلیل گفتمان ترجمه به‌عنوان نوعی از سخن گزارشی یا نقل‌وقول پرداخته شده است. بیگلو^۵ در سال ۱۹۷۸ بیان داشت که مترجم به انجام عملی حدواسط گفتار نقل‌وقول و گفتار غیر مستقیم می‌پردازد که این نوع تحلیل از ترجمه، در واقع تحلیلی به شکل ساخت معادل آرمانی می‌باشد. از سوی دیگر، هارت^۶ در سال ۱۹۷۰ بر این باور بود که مترجم نمی‌تواند به‌طور هم‌زمان هم مرجع خود و هم ارزش حقیقی‌اش را حفظ کند. این بدین معنی است که جمله «اولین کلمه این جمله سه حرف دارد» نمی‌تواند به درستی به‌طور کلمه‌به‌کلمه به زبان فرانسه انتقال یابد، زیرا در زبان فرانسه اولین کلمه دو حرف دارد. البته راهبردهایی برای حل مشکل فوق وجود دارد، مثلاً می‌توان به اشاره به جمله انگلیسی یا با صحبت کردن در مورد دو حرف به جای سه حرف پرداخت. برگ^۷ (۱۹۷۸) وجود این نوع تناقض را در گفتگویی که در آن خواننده در اشاره به ماهیت زبان مرجع و

1. Katz's principle
2. Frege
3. Tarski
4. Searle
5. Bigelow
6. Hart
7. Burge

حفظ ارزش واقعی آن مطمئن نیست، مفید می‌داند. از سوی دیگر، از دید صورت‌گراها، صورت‌ظاهری تحلیل، با آگاهی از این موضوع که راه‌حل‌های واقعی ترجمه در میان جایگزین‌های نظریه‌ای ترسیم شده‌اند، می‌تواند مسائل متن و انتخاب را کاملاً تحت شعاع قرار دهد.

فیلسوفان تحلیلی به‌طور چشمگیری کارهای برجسته و شایان انجام داده‌اند. آن‌ها مشکلات واقعی را پیدا نموده، آنان را واضح تعریف کرده سپس چارچوب‌هایی برای راه‌حل‌های موجود ارائه داده‌اند. در حقیقت، آن‌ها در خدمت جریان اصلی پژوهش‌های مربوط به ترجمه بوده‌اند. با وجود این، ممکن است پرسیده شود که چرا به‌جز در برخی از موارد استثنا چارچوب‌های ارائه‌شده دارای حداقل تأثیر و نفوذ در نظریه‌های ترجمه و بیشترین میزان آسیب و نارسایی در این زمینه بوده‌اند.

اول اینکه سنت‌های پاینده بسیار ناچیزی در فلسفه تحلیلی وجود داشته است که به‌موجب آن از ترجمه چیزی بیش از یک مورد آزمایشی نمی‌ماند. بحث اساسی مطرح شده توسط کواین گاهی مجدداً مطرح گردیده در پژوهش‌های انسان‌شناسی مورد استفاده قرار گرفته است (فیلیپا، ۱۹۹۸). با این حال، به‌عنوان یک اصل کلی معرفت‌شناسی، نتوانسته از نظراتی همچون اظهار نظرهای چامسکی مبنی بر عدم قطعیت ترجمه عبور نماید. همان‌طور که کاتز (۱۹۷۸، ص. ۲۲۰) بیان کرد «اگر دو مترجم ترجمه‌های متفاوتی از یک جمله یکسان ارائه دهند و هر دو ترجمه به‌طور یکسان قابل قبول باشند، آن‌گاه ممکن است که آن‌ها شخصاً با یکدیگر مخالف باشند، اما در حقیقت هیچ چیزی برای بحث و جدل در مورد آن‌ها وجود ندارد». به‌عبارت دیگر، در این شرایط هیچ بدهت امری وجود ندارد.

دوم اینکه، هر چند انجام پژوهش‌ها می‌تواند قطعاً مشکلات دقیقی را شکل دهد، نمی‌تواند راه‌حل‌هایی معتبر برای آن‌ها ارائه دهد. این نوع فلسفه، در پایان خود را به‌عنوان زمینه پژوهش ناحیه‌ای نشان داد که می‌توانست در برخی موارد مؤثر بوده اما تمایلی به ورود به دنیای عملگرایی ندارد. در این نوع فلسفه، اشتغال بنیادین بسیاری

با عدم قطعیت، به‌ویژه در کار دونالد دیویدسون^۱ دیده می‌شود که خود می‌تواند هماهنگ با گرایش‌های کلی به اجتناب از مفروضات هستی‌شناسی باشد. دیویدسون در هنگام دفاع از فرضیه‌ای که انتساب ارزش‌های حقیقی به گفته‌ی دیگر را جدا از ترجمه‌پذیری مفروض گفته‌ها دانسته، با صراحت به ترجمه اشاره کرده است. این امر، به‌طور مؤثری ترجمه را در یک بحث علیه نسبیت‌گرایی بنیادین فرهنگی قرار می‌دهد. به هر حال، در بالاترین سطوح فلسفی، دیویدسون کار چندانی در خصوص اثبات میزان واقعی ترجمه‌پذیری یا ارائه‌ی راهنمایی در بررسی ترجمه‌های واقعی انجام نمی‌دهد.

سومین و بحرانی‌ترین مورد در خصوص بحثی ناسازگارانه است که بین جان سرل و ژاک دریدا بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ در گرفت. سرل از وجود معنای تحت‌اللفظی در راستای باورهای دیویدسون دفاع می‌کرد. از سوی دیگر، دریدا علیه هر زمینه‌پایدار معنایی موجود در راستای نقد «برترین مدلول‌ها»^۲ که وی در فرانسه از اواخر دهه ۱۹۶۰ تقبیح کرده بود، مناظره می‌کرد. این بحث نه‌تنها در مورد ترجمه بود بلکه به میزان زیادتری به مسائل هنجارهای فرهنگی مشترک و غیر مشترک و عمدتاً در خصوص نحوه رفتار در مباحث دانشگاهی می‌پرداخت که نتیجه آن تنها ترسیم خطی سطحی بین زبان انگلیسی و فلسفه فرانسه بود. این امر در نظام آموزشی انگلیسی زبان نیز منتج به ترسیم خطی بین رویکردهای زبان‌شناختی و ادبی و مسائل مربوط به تفاوت رویکردی گردید. بعد از این بحث، بسیاری از دانشمندان ادبی احساس کردند که دیگر نیازی به خواندن متونی با سنت‌های تحلیلی ندارند، گویی که سنت‌های تحلیلی مملو از اشتباه است. همچنین، فیلسوفان تحلیلی بسیار کمی به دریدا اشاره می‌کردند، گویی که وی فردی فاقد منطق و در حاشیه بود. اگرچه این بحث ارتباطی با ترجمه نداشت، اختلافات موجود باعث تأثیری ژرف بر روی اقتدار گفتمان فلسفی در نظریه ترجمه گردید.

1. Donald Davidson

2. 'transcendental signifieds

دریدا در معروف‌ترین کار اولیه‌اش، رویکرد خود مبنی بر نقد جدایی سنتی شکل و معنا را ارائه نمود. به‌طور مثال، سوسور توانست دو بخش نشانه را از طریق بیان استثنای بین تفاوت موجود میان نشانه‌های گفتاری و نوشتاری تدوین و چارچوب‌بندی کند. از نظر دریدا، توهم وجود معنای پایدار تنها از طریق چنین استثنائاتی به‌وجود می‌آید. کار ذهن فعال این است که آن دسته از تفاوت‌های سرکوب‌شده را بازگردانی کرده، آن‌ها را برای مقابله با سکون فعال کند. برای هر خواننده‌ای که نظریات ترجمه را می‌خواند، نقدها نیز نظریه نشانه‌شناسی هستند که دارای معنایی ثابت در تفسیر و باز تفسیر می‌باشند. به‌عبارت دیگر، نظریه کلی در مورد ترجمه این است که در واقع نه به‌عنوان یک فرآیند انتقال‌دهنده معنا بلکه به‌عنوان ایجادکننده معنا عمل می‌نماید.

۳. بحث و بررسی

یکی از مسائل عمده در زمینه ارتباط بین گفتمان‌های فلسفی و مطالعات ترجمه نقش فلسفه به‌عنوان زمینه‌ساز اقتدار در نظریه‌پردازی ترجمه می‌باشد. در واقع، نظریه‌پردازی در ترجمه، چه توسط مترجمان و چه دانشگاهیان، به‌مراتب بیش از آن چه فیلسوفان به ترجمه توجه جدی داشته‌اند به گفتمان‌های فلسفی متکی بوده است. در این رابطه نامتقارن، متون دشوار از طریق حوزه‌های کلی‌تر، به دست خوانندگان می‌رسد. یکی از فرضیات این است که فیلسوفان همیشه کاری را که انجام می‌دهند با نام خود انتشار نمی‌دهند و این در حالی است که یکی از ملزومات اقتدار، ماندگاری طولانی مدت است. به‌عنوان نمونه، از جروم برای مدت طولانی به‌عنوان نماد اقتدار برای رکن وفاداری به صورت و معنی نام برده می‌شود، چرا که او از هر دو حالت ترجمه، یکی برای متون مقدس و دیگری برای دیگر متون، چشم‌پوشی کرد. مورد مشهورتر هوراس است که در کار مقتدرانه خود یعنی «*nec verbo verbum*» هم از گرایش برای ترجمه تحت‌اللفظی و هم مخالف آن به‌طور مکرر استفاده کرد. آنچه بیشتر مایه شگفتی است تعالی شخصیتی است که نظریه‌پردازی ترجمه برای چنین شاعران و مترجمان مذهبی تا حد فیلسوفان مقتدر گذشته‌های دور قائل است. چنین

اهمالی را ممکن است تا حدی به سکوت نسبی گفتمان فلسفی مناسب نسبت داد. با این حال، مواردی مشابه برای افرادی مانند ون هومبولت، شلایرماخر، نیچه^۱، بنیامین و سارتر^۲ به عنوان متفکران، مذهبیبون، مترجمان و نویسندگان، و نه صرفاً فلاسفه در مفهوم حرفه‌ای آن روی داد. فرضیه‌پردازان ترجمه معمولاً اجماع و انسجام ممکن موجود در فلسفه را به راحتی فرض می‌کنند و در بسیاری از موارد، اقتدار در ترجمه توسط خود نظریه‌پردازان ترجمه ایجاد و انجام می‌شود.

معمولاً متفکرین طیف‌های مختلف به خاطر موقعیت و منزلت خود در محافل و مباحث ترجمه مورد توجه و اشاره واقع می‌شوند. به طور نمونه، می‌توان از لارنس ونوتی نظریه‌پرداز آمریکایی یاد کرد که الگوهایی از لویس آلتوسر^۳، مارکسیست فرانسوی را در سال ۱۹۸۶ قرض گرفت. همچنین، وی به بازگویی و حمایت از شلایرماخر در ۱۹۹۱ پرداخت، در سال ۱۹۹۲ نسبت به نظریات دریدا و دومن^۴ ادای احترام کرد، در سال ۱۹۹۵ نظریات نیچه و بنجامین و بلانچوت^۵ را دنبال نمود و در سال ۱۹۹۸ به ادعای لسرکل^۶ مبنی بر اینکه زبان‌شناسی همیشه واجد بخشی عاری از هرگونه نظریه است، اشاره می‌کند. ونوتی نظریه‌خیز را به استدلال‌های دلوز^۷ و گواتاری^۸ به آن دسته از «فرهنگ‌های اقلیت»^۹ گره زد که به طور آرمانی حاصل ترجمه‌هایی‌اند که از بقایای زبانی بهره می‌برند. این گونه منابع، هرچند ترغیب‌کننده بحث در مورد ترجمه هستند، گاهی اوقات در دام فلسفه می‌افتند و به دروغ رنگ و لعاب جدیدی به خود می‌گیرند.

1. Nietzsche
2. Sartre
3. Louis Althusser
4. De Man
5. Blanchot
6. Lecercle
7. Deleuze
8. Guattari
9. 'minority cultures'

باید دانست نظریه بقایای زبانی در میان متفکران مارکسیستی مانند لفور یا پچوزا^۱ نیز یافت می‌شود و در این مورد نقدی که بر زبان‌شناسی وارد است این است که مانند زبان‌شناسی اجتماعی یا زبان‌شناسی توصیفی متنی ممکن است در دریافت کامل تحولات ناتوان باشد. مزیت عمده ونوتی جمع بین زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و ترجمه‌های ادبی در زبان انگلیسی و ارتباط تنگاتنگ وی با مقوله عمل‌گرایی و عمل‌گرایان می‌باشد. اگرچه متون اولیه وی را می‌توان به‌عنوان دفاعی روشن‌فکرانه برای راهبردهای بیگانه‌سازی ترجمه‌ای خواند، در سنت‌های تفسیری، ترجمه وی به‌طور گسترده‌ای مورد حمایت ترجمه روان و فصیح قرار می‌گیرد. ممکن است یک شخص به‌دنبال تفکر فلسفه اعتقادی و اصولی نباشد، اما به‌طور مداوم در تعقیب انجام کار ترجمه باشد. ونوتی مترجم، همزمان با دستکاری موقعیت زبان بیگانه موفق به توسعه و بسط تفکرات خود شد. باید توجه داشت که این موقعیت خاص به‌ازای فاصله گرفتن از زبان مبدأ تقویت می‌شود. از این رو، ونوتی با استناد به نام‌های آلمانی و فرانسوی و کاهش آن‌ها به چند خط یا پاراگراف، توانست میزان مشارکت آن‌ها را ساده کرده، اقتدار آن‌ها را هدایت کند و به مترجم محبوب و مورد علاقه آنان تبدیل گردد.

در سال ۱۹۸۴، آنتوان برمن در فرانسه به طرفداری از مقوله بیگانه‌سازی با بهره‌گیری از برخی نظریه‌های گلچین شده از آلمان رمانتیست پرداخت. در این امر، وی به‌طور آشکار منزلت ون هومبولت و شلایرماخر را تا حد فلاسفه ترقی داد و در خصوص موقعیت متفکران دیگر آلمانی همچون هگل^۲ سکوت اختیار کرد (ر.ک. پیم، ۱۹۹۷). برداشت برمن از بیگانه‌سازی به‌عنوان سنتی کاملاً آلمانی در برابر سنت فرانسوی «زیبارویان بی وفا»^۳ قرار می‌گرفت و در این بین امتیاز برمن بر خودداری از نقطه‌تلاقی بین دو سنت بود. برمن توانست متون خود را با دفاع از باورهای غیرخودی و نقد عملکردهای خودستاینده بومی‌گرا به برنامه‌ای بنیادین و برانگیزنده

1. Pecheux

2. Hegel

3. *belles infideles*

برای اخلاقیات ترجمه تبدیل نماید. این کار براساس دفاع از مغایرت‌ها و نقد شیوه‌های نژادپرستی متنی انجام گرفت. با دقت در اصطلاحات و مفاهیم به کار رفته در برنامه وی، می‌توان به آثار تربیت آموزنده برمن در فلسفه پی برد. چنین سستی در اثر ژان رنه لادمیرال^۱ (۱۹۷۹) که در آن توجه دقیقی به تناقضات ترجمه و آموزش مبذول گردیده و نیز در اثر آکسیس نوس^۲ (۲۰۰۱) که بسط برنامه اخلاقی برمن و رای محدودیت‌های ترجمه محسوب می‌شود، مشاهده می‌گردد.

باید دانست بسیاری از منابع مرتبط به تفاوت‌های میان فرهنگ‌ها به‌طور کامل در دسترس نیستند. آلفرد هرش^۳، ویراستار مجموعه *Ilbersetzung and Dekonstruktion* در سال ۱۹۹۷ با ترجمه مقاله‌ای از مقاله‌های نخستین دریدا آغاز می‌کند که در آن وی از مفهوم ترجمه برای درک نقش فلسفه در حوزه آموزش دانشگاهی بهره گرفته بود. با این حال، ساختارشکنی کم و بیش به همان صورتی است که می‌توان از والتر بنیامین به عاریه گرفت؛ یعنی به نحوی که تفکرات فرانسه در مورد ترجمه از ریشه آلمانی گرفته شده است. در این مورد، اقتدار تفکر فلسفی بیگانه یادآور یک «اصل فراموش شده»^۴ می‌باشد که آن قدر خوب است که مردم آن را در تمام طول زندگی در کشور خود حفظ می‌نمایند.

بنابراین آنچه در بالا اشاره شد اقتدار فلسفه می‌تواند به خلق خوانندگان ممتاز بینجامد که از طریق آن‌ها سنت‌های مخالف و در عین حال منسجم در نظریه پردازی ترجمه ارائه گردد. در بسیاری موارد، نظریه پردازان ترجمه بیشتر تمایل دارند که از یک سنت پیروی کنند و نسبت به دیگر سنت‌ها توجه چندانی ندارند. به‌طور مثال، یک مقاله نظری خوب در خصوص گزینه‌های غیر مضاعف که درگیر گفتگوهای ترجمه می‌باشد صرفاً با اشاره به نام‌های برمن و ونوتی به تمام سنت‌های ادبی فرانسه آمریکایی اشاره دارد.

-
1. Jean-Rene Ladmiral
 2. Alexis Nouss
 3. Alfred Hirsch
 4. forgotten code

در زبان آلمانی وضعیتی مشابه با این امر در زمان توسعه نظریه عمل ترجمه‌ای^۱ و نظریه هدفمندی^۲ در کشور آلمان روی داد. هولز مانتاری، دیدگاه اولیه را از ون رایت^۳ عاریه گرفت و آن را با افزودن دیدگاه‌های مبسوط در مورد عمل و کارکردگرایی انسان‌شناسی اجتماعی که از ون هومبولت و مالدینوفسکی گرفته شده بودند، معرفی کرد. از طرفی، نظر اساسی ورمیر این بود که ترجمه عملی به‌منظور دستیابی به هدفی خاص است. این هدف بسیار متغیر بوده، ممکن است مستلزم معادل‌یابی زبان مبدأ باشد. در حالی که هولز مانتاری بر پیچیدگی تعاملات اجتماعی تأکید داشته بر حالات بسیار مختلف عمل ترجمه و نقش مترجم به‌عنوان کارشناس خبره تمرکز می‌کند، ورمیر توجه بیشتری بر نقش و التزام مشتری و اولویت‌های مفهومی مرتبط دارد. با این تفاسیر، علی‌رغم استفاده از اصطلاحات نسبتاً پیچیده، هر دو ادعا می‌کنند که اهمیت نقش متن مبدأ را چندان باور ندارند (ورمیر، ۱۹۸۹) و این خود بیانگر آن است که عوامل تعیین‌کننده بسیار دیگری در کار مترجمان دخالت دارند. با تحقیقات به‌عمل آمده درباره زبان آلمانی، این نتیجه حاصل شد که گروهی متفق‌القول از نظریه‌پردازان تشکیل شود که تصاویری از انقلاب نظری را به هم مرتبط نمایند. با وجود این، ایده نظریه عمل، به‌هیچ وجه تنها شکل انحصاری نظریه کلی ترجمه باقی نمی‌ماند. مفهوم عمل هدف‌محور از زمان کانت^۴ از زبانی فلسفی بهره برده و به‌طور متداول در رویکردهای مطالعات اجتماعی وجود داشته است. این مفهوم می‌تواند همانند زبان آلمانی منجر به تأکید بر روی اهداف، توانش و نظریه تخصص شود، در عین حال دارای جایگاه‌هایی در کاربردشناسی زبانی، نظریه سیستمی و روش‌های جدید مشاهدات تجربی می‌باشد. زمینه‌های اخیر فراتر از نظریه هدف توسعه یافته‌اند، اما به‌نحوی که در توافق اساسی با اصول سازنده خود باقی مانده باشند.

1. translational action theory
2. skopos theory
3. von Wright
4. Kant

با ذکر این نکته، جای تعجب نیست که یک نظریه عمل از نوع شناختی تر توسط واتزلوویک^۱ (۱۹۶۷) و همکاران در حوزه کاربردشناسی یا حتی توسط وارلا^۲ (۱۹۹۲) در زمینه اخلاق به عنوان جایگزین نظریه پردازی عمل ترجمه نمایان شود. به طور مثال، مناسلی و پونزو^۳ (۲۰۰۱) از تناقضی شبیه به این واقعیت آغاز کردند که ترجمه بسته به دید لحظه‌ای مشاهده‌گر نوعی معادل‌سازی یا عدم معادل‌سازی از زبان مبدأ می‌باشد. چنین روابطی را می‌توان با استفاده از منطق فازی ترسیم کرد (گرنٹ^۴، ۱۹۹۹). چیزی که مایه تعجب است اینکه اصل نظریه عمل در ترجمه، هرچند به لحاظ اجتماعی، ریاضی و روان‌شناختی بسط یافته باشد، در فلسفه تحلیلی یعنی سنت‌های ویتگن اشتاین و کواین^۵ قرار می‌گیرد. به سخن دیگر، فلسفه‌ای که در آن حداقل باید نام یکی از پیشگامان آن یعنی ون‌رایت^۶ (۱۹۸۶) و واتزلوویک^۷ (۱۹۶۸) ذکر شده باشد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا علاقه به نظریه عمل نشانه آگاهی دیرنگاهی نسبت به فلسفه تحلیلی است؟ به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازان ترجمه بیشتر در مورد بخش‌های گفتمان‌های فلسفی اهمیت قائل بودند و این امر نه تنها به منظور مشروعیت بخشیدن به رویکردهای تحلیلی نظام‌مند، بلکه به عنوان تلاشی برای حل مشکلاتی که تا مدت زیادی لاینحل باقی مانده بودند به شمار می‌رفت. به عنوان مثال، اندرو چسترمن با رجوع به ون‌رایت، به شاخه کاربردشناسی پرسش و پاسخ فلسفی اشاره دارد تا مفاهیم «هنجارها» را تعریف و کاربردهای اخلاقی آن‌ها را بیان کند. همین‌طور، چسترمن (۱۹۹۷) موارد زیادی را از کارل پوپر^۸ برای روشن‌سازی بیشتر مفاهیم و یا انطباق با ایده‌های خاص به عاریه گرفته است. به طور

-
1. Watzlawick
 2. Varela
 3. Monacelli & Punzo
 4. Grant
 5. Wittgenstein & Quine
 6. von Wright
 7. Watzlawick
 8. Karl Popper

مثال، پوپر در زمینه اخلاق مشاهده کرده بود که مردم چیزهای بد را بیشتر از چیزهای خوب قبول دارند، بنابراین چسترمین پیشنهاد می‌کند که ترجمه باید تا حدودی دارای «جنبه‌های اخلاقی غیر مثبت»^۱ مشابهی باشد که بر اساس اجتناب از سوء تفاهم‌ها بوده و به دنبال یافتن معادلی آرمانی و کامل نباشد.

مطالعات محققان دیگر مانند آرنود لایگوس^۲ (۲۰۰۱) بر روی آثار بابر^۳، مارسل^۴ و لویناس^۵ مؤید آن است که می‌توان از گفتمان فلسفی به‌عنوان وسیله‌ای برای حل مشکلات استفاده کرد. نکته دیگر در خصوص افراد فوق‌الذکر آن بود که هیچ‌کدام به طول و تفصیل به بحث در مورد ترجمه نمی‌پرداختند، بلکه همگی آنان این نظر را بسط دادند که مترجم باید به ارتباط انسانی فکر کند. به‌طور مثال، در حالی که مارتین بابر، ضمائر «من» و «تو» را در گفتمان‌های اخلاقی معتبرتر از ضمیر سوم شخص دانسته، لایگوس پیشنهاد می‌کند که مترجم اخلاق‌مدار باید هم متن و هم خواننده را به‌عنوان دوم شخص در نظر بگیرد. همین‌طور، هرچند امانوئل لویناس به‌کارگیری ضمائر شخصی دیگر (غیر از اول شخص مفرد) را نمادی از التزام اخلاقی می‌شناسد، لایگوس پیشنهاد می‌کند که مترجم به‌دنبال ایجاد رابطه اخلاقی مناسبی با طرف دیگر (یعنی متن، نویسنده، خواننده) باشد و تنها نگران رعایت وظیفه‌شناسی در کار حرفه‌ای خود باشد. ملبی^۶ (۱۹۹۵) به همین منوال، تلاش کرد تا نقطه نظرات لویناس در خصوص تأکید بر غیر خود و تقدم بر دیگران را در حوزه عمومی فناوری زبان اعمال کند. در تمام این موارد، گفتمان فلسفی بدون آن که راه حلی ساده به تمامی مشکلات مطالعات ترجمه ارائه نماید به‌عنوان منبعی انگیزشی برای تعیین شباهت‌ها و یا وسیله‌ای ضروری برای تعیین درستی و صحت اصطلاحات، مورد استفاده قرار گرفته است.

1. negative ethics
2. Arnaud Laygues
3. Buber
4. Marcel
5. Levinas
6. Melby

نظریه ترجمه در دهه ۱۹۹۰ به طور فزاینده‌ای نگران مسائل اخلاقی بود. این امر تا حدودی، واکنشی در برابر مفاهیم سنتی مانند وفاداری^۱ و تعادل^۲ به شمار می‌رفت که در سده بیستم بدون زمینه مفهومی رها شده بودند. در عین حال، پاسخی به تجربه‌گرایی بود که باعث ترغیب و ایجاد انگیزه زیادی برای بخش‌های مختلف مطالعات ترجمه در دهه ۱۹۸۰ گردیده بود. در واقع، مسئله تعادل به حقیقتی جدانشدنی از تمامی ترجمه‌ها برای مطالعات توصیفی ترجمه تبدیل شده بود. از سوی دیگر، به لحاظ مفهومی آن قدر بسط یافته بود که نمی‌توانست بیان‌کننده وظیفه مترجم در این زمینه از ترجمه باشد و لذا وظیفه پژوهشگر تنها توصیف انواع مختلف آن، و نیز هنجارها^۳ و قوانین احتمالی بود. از دید پیم (۱۹۹۵) تعادل چیزی فراتر از یک «مورد خاص»^۴ و محدود برای نظریه هدفمندی که در پی هدایت مترجمان با رهنمودهای حرفه‌ای جایگزین بود، محسوب نمی‌شد. در خصوص رویکردهای ساختارزدا و پسامدرن هم، مفاهیمی مانند تعادل و وفاداری، توهمات بودند که از دید سنتی ضروری به نظر می‌رسیدند ولی قادر به ارائه هیچ‌گونه رهنمودی نبودند. برای مثال، باربارا جانسون^۵ (۱۹۸۵) عقیده داشت که «فرض وفاداری از دید فلسفی» می‌تواند بسان یک زوج فریب‌خورده در نظر گرفته شود. از این رو، فقدان وفاداری، شکافی ایجاد می‌کرد که بازگشت به مسائل بنیادی اخلاقی را بر اساس بافتار روابط انسانی و نه هیچ‌گونه عملکرد تجربه‌گرا میسر می‌نمود. از نظر پیم (۲۰۰۱) این بازگشت به اخلاقیات همراه با بذل توجه ویژه به مقوله تفسیر کلام و گفتگو همراه بوده که در آن اهمیت بیشتر به طور طبیعی به افراد و نه متون داده شده است.

-
1. fidelity
 2. equivalence
 3. norms
 4. special case
 5. Barbara Johnson

۴. نتیجه‌گیری

در حال حاضر، مسائل عمده‌ای در روابط بین فلسفه و ترجمه مشهود است. هر جایی که اقتدار فلسفه وجود داشته باشد، نظریه‌پردازان ترجمه به‌عنوان حامی و پشتیبان ظاهر می‌شوند. از طرف دیگر، در جایی که اقتدار فلسفه وجود ندارد، مانند مطالعات ترجمه‌توصیفی یا زبان‌شناسی پیکره‌ای که به‌ندرت فراتر از مفاهیم نوگرایی علمی هستند، تمایل خاصی به تجربه‌گرایی وجود دارد. باید دانست که جداکردن گفتمان‌های فلسفی کمک‌چندانی در این زمینه به ما نمی‌نماید، زیرا نیمی از جهان تظاهر به دانستن اشتباهات نیمه‌دیگر می‌کنند که نتیجه آن نه‌تنها فقدان گفتگو بلکه سوء تفاهم‌های جدی است. در این میان، برخی خطاهای تأسفبار در زمینه پژوهش‌های زبان‌شناختی روی می‌دهد. به‌عنوان نمونه، نظریه‌پردازانی یافت می‌شوند که به‌دلایل تفاوت‌های فرهنگی برخلاف راهکارهای کلامی گرایس قدم می‌نهند و مقالات بسیار اندکی یافت می‌شوند که در آنان از راهکارهای گرایس برای صحت عمل مترجمان استفاده شده باشد، گویی که این راهکارها صرفاً به‌عنوان قوانینی برای نوشتار متون خوب قلمداد می‌شوند. همین‌طور، برخی نظریه‌پردازان با نادیده انگاشتن اهمیت راهکارهای گرایس یا نقض این راهکارها، از آنان چشم‌پوشی کرده و متحمل ضرر بزرگی می‌شوند. بی‌شک گرایس در درون سنت‌های تحلیلی به دنبال چیزی شبیه به یقین معنایی بود، اما تنها چیزی که پیدا کرد این بود که مردم با نقض قوانین، معانی مورد نظر را ایجاد می‌کنند. باید دانست راهکارها قوانین نیستند، بلکه در واقع ابتکاراتی عملی هستند که ما به‌منظور برقراری ارتباط از آن‌ها استفاده می‌کنیم؛ لذا نقض قوانین ممکن است به تفاوت‌های ظریف و حساس منجر شود و این امر ممکن است سرنخی از باورهای مردم درباره ترجمه در آینده به ما دهد.

یکی از معدود نظریه‌پردازانی که به سنت‌های تحلیلی و شالوده‌های تفسیری-ساختارزدا اشاره داشت آندرو بنیامین^۱ بود که در سال ۱۹۸۹ کتابی تحت عنوان

1. Andrew Benjamin

ترجمه و ماهیت فلسفه^۱ نوشت و در آن مانند بسیاری از دیگر محققان، مدعی شد که هیچ پایه فلسفی برای ترجمه وجود ندارد. بنیامین (۱۹۸۹، ص. ۸۶) مانند بسیاری از صاحب نظران معتقد بود که «به جای تأکید بر روی معانی و کسب اطمینان از آن‌ها، باید تأکید بر روی متن و زبان باشد». وی تلاش کرد چارچوبی تعریف کند که بر اساس آن قادر به شرح این مسئله باشد که چه بخشی در زبان ترجمه می‌شود یا در ترجمه خلق می‌شود و این چارچوب را بر حسب زبان تعاملی نقل کرد: «از همان ابتدا زمینه برخورد^۲ وجود داشته که این زمینه برخورد به ترجمه بسط داده شده است» (بنیامین ۱۹۸۹، ص. ۱۰۸). این نوع استدلال می‌تواند نشان‌دهنده راهی به جلو باشد، به خصوص اگر بتوان برخورد را بر حسب همکاری نئوکلاسیک بازتعریف نمود. نکته مهم این است که ما قدم فراتر از نقدها و توهّمات آسان بگذاریم. زمینه‌های برخورد (یا همکاری) به موقعیت‌های تبدیل نظریاتی چون وفاداری، تعادل، ترجمه‌پذیری، خصوصیات نامشهود و اخلاق حرفه‌ای، به نقش‌های عملکردی سازمان‌یافته در می‌آیند. در واقع، این نقش‌ها را می‌توان از طریق سنت‌های تحلیلی درک کرد که به نوعی ممکن است پسامدرن محسوب گردد.

یکی دیگر از مشکلات مربوط به نقش و مسئولیت شخص مترجم می‌باشد. امان^۳ (۱۹۹۴) ادعا می‌کرد که مطالعات ترجمه از طریق بسط مقوله‌های تعادل و تقسیمات دوگانه سعی در حذف فردگرایی دارد. ما ممکن است فراتر رویم: اگر هر علمی عمومیت داشته باشد، هر نوع مطالعه علمی ترجمه باید کاملاً فردگرایی را حذف کند. اگر چنین باشد، حال این سؤال پیش می‌آید که آیا تنها گزینه استفاده از فلسفه است که تحمیل تئوری را تقبیح کرده در نتیجه به افراد آزادی عمل ظاهری در تصمیم‌گیری‌های فردی خود می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که این وضعیت مانعی برای درک مجهولات کاربردی باشد.

1. *Translation and the Nature of Philosophy*

2. the site of conflict

3. Ammann

در اینجا چندین راه حل ذکر شده است. یکی از راه‌های حل‌هایی که چسترمن^۱ (۱۹۹۹) معرفی کرده این است که مطالعات ترجمه باید مستقیماً به مترجم بگویند چه کارکنند: این کار را می‌توان از طریق انجام تحقیقات علمی تجربی انجام شود به‌منظور پیش‌بینی اینکه چه اتفاقی می‌افتد اگر مترجم یکی از گزینه‌های الف، ب یا ج را بپذیرد. یکی دیگر از راه‌های ممکن، استفاده از گفتمان جامعه‌شناسی برای درک فردیت مترجم است که به‌طور دائم منوط به روابط اجتماعی، بدون محدود شدن بدان‌ها می‌باشد. در اینجا ممکن است کلمه «عادت‌واره»^۲ که بوردیو^۳ مطرح کرده انتخاب شود و سعی شود آن را با مفهوم هنجارهای موجود در ترجمه که توسط توری ارائه شده بود، سازگار کند. در عین حال، ممکن است برخی افراد نظریه بوردیو را مبنی بر این که علوم انسانی عمومیت ندارند بلکه بر اساس ارتباطات مشارکت نظریه‌پردازان و عمل‌گرایان قرار دارند، مورد پذیرش قرار دهند. از این دیدگاه، در علوم انسانی جنبه فردیت چشمگیری وجود دارد که در نهایت باعث می‌شود اقتدار فلسفی راهی را پیش پای تفکرات اجتماعی به‌نفع موقعیت افراد قرار دهد. نظریه‌پردازان ترجمه، به‌عنوان واسطه‌ای بین گفتمان‌های فلسفی و شیوه ترجمه عمل می‌کنند و به‌طور فعالانه درگیر گفتگوهای پیوسته‌ای هستند که باید از هر دو طرف فرا گرفته شود. در این راستا، مشکل مطالعات ترجمه تنها خواندن زیاد فلسفه نیست، بلکه عطف توجه ویژه به کار، کلام و عمل مترجم است.

در مجموع، آنچه که از مطالب اشاره‌شده فوق می‌توان دریافت این است که گفتمان‌های فلسفی حداقل از سه طریق به مطالعات ترجمه مرتبط می‌شوند:

۱. فیلسوفان رشته‌های مختلف از ترجمه به‌عنوان مطالعه موردی یا استعاره‌ای

برای شرح مسائل مربوط به برنامه‌های کلی‌تر استفاده کرده‌اند؛

۲. نظریه‌پردازان و عمل‌گرایان ترجمه همواره به گفتمان‌های فلسفی به‌عنوان

حامی و پشتیبان نظریات خود نگاه کرده‌اند؛

1. Chesterman

2. habitus

3. Bourdieu

۳. فیلسوفان، دانشمندان و مترجمان درباره ترجمه گفتمان‌های فلسفی به ارائه تفسیر و اظهار نظر پرداخته‌اند.

از سوی دیگر، به ماهیت امر ترجمه می‌توان به‌عنوان نوعی فعالیت در جهت حل مسائل نگریست که در آن یک عنصر در زبان مبدأ با یک یا چند عنصر در زبان مقصد ارائه می‌شود. اگر مترجم تنها یک گزینه برای ترجمه در دست داشته باشد چیزی برای گفتن وجود ندارد و به هیچ نوع فلسفه‌ای احتیاج نیست. از طرف دیگر، هنگامی که مترجم دو یا سه گزینه در دست داشته باشد آن‌گاه ترجمه ارزش بحث توسط مترجمان نظریه‌پرداز را پیدا می‌کند. به‌همین ترتیب، زمانی که گزینه‌های متعددی در دست باشد و هیچ نظریه مشخصی در رابطه با چگونگی کاهش پیچیدگی متن وجود نداشته باشد، زمینه‌ای برای طرح و بررسی بحث‌های مرتبط با گفتمان‌های فلسفی به‌وجود می‌آید. این امر را می‌توان در بیشتر نظریه‌ها و روش‌های مرتبط مشاهده کرد.

نکته مهم دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که گفتمان‌های فلسفی، با توجه به این مسئله که چندین گزینه در رابطه با آن‌ها در دسترس است، تمایل شدیدی به بازنگری و تجدید نظر دارند. تدوین کلمات مناسب با کلمات جایگزین جزء وظایف فلسفه است. از سوی دیگر، یکی از وظایف مطالعات ترجمه انطباق و طرح کلمات می‌باشد. بدین ترتیب، اینکه چه نوع گفتمان‌های فلسفی از دست رفته‌اند، جزئی از منطق موجود در فعالیت‌های روزمره است که باعث می‌شود مترجمان دائماً سعی در کاهش پیچیدگی متن داشته باشند. برای انجام این کار و حفظ تعادل کلی باید یاد بگیریم که چگونه در سیستم‌های ادراکی عظیم، از پایین به بالا یعنی از سمت عملکردهای واقعی و نه از بالا به پایین یعنی از سمت سیستم‌های مفهومی فکر کنیم.

کتابنامه

1. Ammann, M. (1994). Von Schleiermacher bis Sartre: Translatologische Interpretationen. In M. Snell-Hornby, F. P. Ochhacker and K. Kaendl (eds) *Translation Studies: An Interdiscipline* (pp. 37-44). Amsterdam: John Benjamins.

2. Badawi, A. (1968). *La transmission de la philosophie grecque au monde arabe*. Paris: Vrin.
3. Benjamin, A. (1989). *Translation and the Nature of Philosophy: A New Theory of Words*. London: Routledge.
4. Benjamin, W. (1970). The task of the translator (H. Zohn, trans.). In W. Benjamin (H. Arendt, ed.) *Illuminations* (pp. 69-82). London: Fontana (original work published in 1923).
5. Berman, A. (1985). La traduction et la lettre: Ou l'auberge du lointain. In A. Berman (ed.) *Les Tours de Babel* (pp. 35-100). Mauvezin: Trans-Europ-Repress.
6. Berman, A. (1992). *The Experience of the Foreign: Culture and Translation in Romantic Germany* (S. Heyvaert, trans.). Albany: State University of New York Press.
7. Bigelow, J. (1978). Semantics of thinking, speaking and translation. In F. Guenther and M. Guenther-Reutter (eds) *Meaning and Translation: Philosophical and Linguistic Approaches* (pp. 109-135). London: Duckworth.
8. Blanchot, M. (1949). Traduit de... In M. Blanchot *La Part du feu* (pp. 173-187). Paris: Gallimard.
9. Bourdieu, P. (1994). *In Other Worlds: Essays towards a Reflexive Sociology*. Cambridge: Polity Press.
10. Burge, T. (1978). Self-reference and translation. In F. Guenther and M. Guenther-Reutter (eds) *Meaning and Translation: Philosophical and Linguistic Approaches* (pp. 137-153). London: Duckworth.
11. Chau, S.S.C. (1984). Hermeneutics and the translator: The ontological dimension of translating. *Multilingua* 3 (2), 71-7.
12. Chesterman, A. (1997). *Memes of Translation: The Spread of Ideas in Translation Theory*. Amsterdam: John Benjamins.
13. Chesterman, A. (1999). The empirical status of prescriptivism. *Folia Translatologica* 6, 9-19.
14. Davidson, D. (1984). *Enquiries into Truth and Interpretation*. Oxford: Clarendon Press.
15. Deleuze, G. (1977). Intellectuals and power: A conversation between Michel Foucault and Gilles Deleuze. In M. Foucault *Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays and Interviews by Michel Foucault* (D.E. Bouchard, ed.; S. Simon, trans.). Ithaca, NY: Cornell University Press.
16. Derrida, J. (1985). Des tours de Babel (English and French versions, J. Graham, trans.). In J. Graham (ed.) *Difference in Translation* (pp. 165-207; 209-248). Ithaca, NY: Cornell University Press.
17. Feleppa, R. (1988). *Convention, Translation, and Understanding: Philosophical Problems in the Comparative Study of Culture*. Albany, NY: State University of New York Press.
18. Foucault, M. (1966). *Les mots et les choses*. Paris: Gallimard.
19. Frege, G. (1984). *Collected Papers on Mathematics, Logic, and Philosophy* (B. McGuinness, ed. and M. Black, trans.). Oxford: Blackwell.

20. Grant, C.B. (1999). Fuzzy interaction in dialogue interpreting: Factual replacements, autonomy and vagueness. *Linguistica Antwerpiensa* 33, 85-100.
21. Guenther, F. and Guenther-Reutter, M. (eds) (1978) *Meaning and Translation: Philosophical and Linguistic Approaches*. London: Duckworth.
22. Hart, W. D. (1970). On self-reference. *Philosophical Review* 79, 523-528.
23. Heidegger, M. (1963). Excerpts from *Der Satz vom Grund* [1957]. In H.J. Storig (ed.) *Das Problem des Uebersetzens* (pp. 395-409). Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
24. Hirsch, A. (ed.) (1997). *Uebersetzung und Dekonstruktion*. Frankfurt: Suhrkamp.
25. Jakobson, R. (1959/2000). On linguistic aspects of translation. In R.A. Brower (ed.) *On Translation* (pp. 232-239). Cambridge MA: Harvard University Press. (Reprinted in Venuti, L. (ed.) (2000) *The Translation Studies Reader* (pp. 113-18). London: Routledge.)
26. Johnson, B. (1985). Taking fidelity philosophically. In J. Graham (ed.) *Difference in Translation* (pp. 142-48). Ithaca, NY: Cornell University Press.
27. Katz, J. (1978). Effability and translation. In F. Guenther and M. Guenther-Reutter (eds) *Meaning and Translation: Philosophical and Linguistic Approaches* (pp. 191-234). London: Duckworth.
28. Ladmiral, J-R. (1979). *Traduire: Theoremes pour la traduction*. Paris: Payot.
29. Lafarga, F. (ed.) (1996) *El discurso sobre la traduccion en la historia: Antologia bilingue*. Barcelona: EUB.
30. Laygues, A. (2001). Review article of Buber, Marcel, and Levinas. In A. Pym (ed.) *The Return to Ethics*. Special issue of *The Translator* 7 (2), 315-19.
31. Lefevere, A. (1991). Translation and comparative literature: The search for the center. *TTR. Traduction Terminologie, Redaction* 4 (1), 129-44.
32. Lefevere, A. (1992). *Translation, Rewriting and the Manipulation of Literary Fame*. London: Routledge.
33. Levy, J. (1967). Translation as a decision process. In *To Honor Roman Jakobson* (Vol. 2; pp. 1171-82). The Hague and Paris: Mouton. (Reprinted in L. Venuti (ed.) (2000). *The Translation Studies Reader* (pp. 148-59). London: Routledge.)
34. Melby, A. & Warner, T.C. (1995). *The Possibility of Language: A Discussion of the Nature of Language, with Implications for Human and Machine Translation*. Amsterdam: Benjamins.
35. Meschonnic, H. (1973/1999). *Poetique du traduire*. Paris: Verdier.
36. Monacelli, C. and Punzo, R. (2001). Ethics in the fuzzy domain of interpreting: A 'military' perspective. In A. Pym (ed.) *The Return to Ethics*. Special Issue of *The Translator* 7 (2), 265-82.
37. Nouss, A. (2001). In praise of betrayal. In A. Pym (ed.) *The Return to Ethics*. Special issue of *The Translator* 7 (2), 283-295.
38. Pecheux, M. (1975). *Les Verdes de la palice*. Paris: Maspero.
39. Peirce, C.H. (1931-58) *Collected Papers of Charles Sanders Peirce* (8 vols) (C. Hartshorne, P. Weiss, and A. Burks, eds). Cambridge, MA: Harvard University Press.

40. Pym, A. (1997). *Pour une éthique du traducteur*. Arras: Artois Presses Université.
41. Pym, A. (1998). *Method in Translation History*. Manchester: St Jerome.
42. Pym, A. (ed.) (2001). *The Return to Ethics*. Special issue of *The Translator* 7 (2). 169-181.
43. Quine, W.V.O. (1959). Translation and meaning. In R.A. Brower (ed.) *On Translation*. Cambridge, MA: Harvard University Press. (Reprinted in L. Venuti (ed.) (2000). *The Translation Studies Reader* (pp. 94-112). London: Routledge.)
44. Quine, W.V.O. (1969). Linguistics and philosophy. In S. Hook (ed.) *Language and Philosophy*. New York: University Press.
45. Robinson, D. (1991). *The Translator's Turn*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
46. Robinson, D. (1992). Classical theories of translation from Cicero to Aulus Gellius. *TEXTconTEXT* 7, 15-55.
47. Robinson, D. (1996). *Translation and Taboo*. DeKalb: Northern Illinois University Press.
48. Robinson, D. (1997). *Translation and Empire: Postcolonial Theories Explained*. Manchester: St Jerome.
49. Robinson, D. (ed.) (2001). *Western Translation Theory from Herodotus to Nietzsche*. Manchester: St Jerome.
50. Schleiermacher, F. (1838). Über die verschiedenen Methoden des Übersetzens. Lecture delivered in 1813. In *Sämtliche Werke, Dritte Abteilung: Zur Philosophie* (Vol. 2; pp. 207-245). Berlin: Reimer. (English version: On the different methods of translating. In D. Robinson (ed. and trans.) (1997) *Western Translation Theory from Herodotus to Nietzsche* (pp. 225-38). Manchester: St Jerome.
51. Searle, J. R. (1969). *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
52. Varela, F.J. (1992). *Un know-how per l'etica*. Roma-Bari: Editori Laterza.
53. Venuti, L. (1995). *The Translator's Invisibility: A History of Translation*. London: Routledge.
54. Venuti, L. (1998). Introduction. In L. Venuti (ed.) *Translation and Minority*. Special issue of *The Translator* 4 (2), 135-144.
55. Vermeer, H.J. (1989). Skopos and commission in translational action. In A. Chesterman (ed.) *Readings in Translation Theory* (pp. 173-87). Helsinki: Oy Firm Lectura. (Reprinted in L. Venuti (ed.) (2000) *The Translation Studies Reader* (pp. 221-32). London: Routledge.)
56. Vermeer, H.J. (1996). *Das Übersetzen im Mittelalter (13. and 14. Jahrhundert)* (2 vols). Heidelberg: TEXTconTEXT Verlag.
57. von Humboldt, W. (1836). *Über die Verschiedenheit des menschlichen Sprachbaues und ihren Einfluss auf die geistige Entwicklung des Menschengeschlechts*. Zweiter Nachdruck (1968 facsimile: Bonn-Hannover-Munich: Diimmlers Verlag).

58. von Wright, G.H. (1968). *An Essay in Deontic Logic and the Theory of Action*. Amsterdam: North-Holland.
59. Watzlawick, P., Bavelas, J.B. and Jackson, D.D. (1967) *Pragmatics of Human Communication*. New York: Norton.

